

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

اما جواب از دليل سوم مرحوم صاحب فصول

دليل سوّمی که صاحب فصول برای مقدمه موصله بیان کرد این بود که: مطلوبیت مقدّمه، مطلوبیت غیره است، و مقدمه برای ذی‌المقدمه و رسیدن به آن مطلوبیت دارد. پس می‌توانیم این‌گونه تعبیر بکنیم که غایت و نتیجه مطلوبیت مقدمه، مسئله توصل به ذی‌المقدمه است و الا وجهی برای وجوب این مقدمه و غایتی و هدفی جز توصل در کار نیست. وقتی که مطلوبیت مقدمه برای این غایت و هدف شد، خود تحقق غایت و وجود غایت، در مطلوبیت دخالت دارد؛ یعنی: اگر چیزی برای غایتی واجب شد، معنایش این است که این چیز به تنهایی وجوب و مطلوبیت ندارد؛ بلکه مطلوب آن چیز مقید به ترتب و تحقق غایت است.

پس نتیجتاً در باب مقدمه نمی‌شود کسی مطلوب را ذات مقدمه بداند، چون‌که غایت عبارت است از: ترتب ذی‌المقدمه؛ و ترتب ذی‌المقدمه هم در مطلوبیت، مدخلیت دارد و لذا ترتب ذی‌المقدمه به صورت قید در دایره مطلوب داخل می‌شود، یعنی باید بگوییم: مطلوب غیر عبارت است از: مقدّمه مقید به ترتب و تحقق ذی‌المقدمه. این دليل سوم صاحب فصول بود.

مرحوم آخوند در مقام جواب از این دليل، دوتا جواب می‌دهند - ولو این‌که عبارت ایشان چندان ظهور در دو جواب ندارد، ولی با دقت معلوم می‌شود که ایشان دو جواب به این دليل می‌دهند :-

جواب اول: این جواب به اصطلاح علمی، «منع صغری» است؛ یعنی: اصلاً ما قبول نداریم که مقدمه برای توصل واجب شده باشد و ترتب ذی‌المقدمه در ادله‌ای که آخوند سابقاً در ردّ مبنای صاحب فصول اقامه کرد، چنین فرمود: هر واجبی باید به خاطر فایده و اثر خودش واجب باشد و شما وجدانا ملاحظه می‌کنید که اثر وجود مقدّمه، ترتب ذی‌المقدمه نیست؛ بلکه اثر وجود مقدّمه این است که شما در دنبال مقدّمه می‌توانید ذی‌المقدمه را انجام دهید و تمکّن از توصل به ذی‌المقدمه دارید نه این‌که خود توصل به ذی‌المقدمه، فایده مقدمه باشد. فایده، یعنی خاصیتی که بر مقدّمه بار می‌شود و خاصیت مقدمه این است که شما بدون نصب نردبان قدرت بر «کون علی السطح» ندارید و با نصب نردبان این قدرت برای شما پیدا می‌شود. پس چرا صاحب فصول می‌گوید: مقدمه به خاطر توصل، واجب است؟ مقدّمه برای تمکّن از توصل، واجب است و میان این دو خیلی فرق است.

خلاصه جواب اوّل آخوند: ما قبول نداریم که غایت و هدف از وجوب مقدّمه، تحقق و ترتب ذی‌المقدمه باشد؛ بلکه غایت همان فایده‌ای است که بر مقدّمه بار می‌شود و فایده مقدمه هم همان اقتدار بر انجام ذی‌المقدمه است.

جواب دوّم: جواب مهمتر این است که: می‌پذیریم که غایت از ایجاب مقدمه همان تحقق و ترتب ذی‌المقدمه است، ولی حالا این بحث را می‌کنیم که شما چه استفاده‌ای از این مطلب می‌خواهید بکنید؟

شما می‌خواهید بگویید: اگر چیزی برای غایتی واجب باشد، وجود آن غایت هم در واجب به صورت قیدیّت أخذ می‌شود؛ یعنی: اگر مقدمه به خاطر توصلّ به ذی‌المقدمه واجب شد برای خاطر توصلّ به ذی‌المقدمه، معنایش این است که مقدمه به تنهایی واجب نیست، بلکه مقدمه مقیده به ترتب و تحقق ذی‌المقدمه واجب است، این مقدار ثابت است و ما هم پذیرفتیم که مقدمه واجب است و غایت وجوبش همان ترتب ذی‌المقدمه است. ولی چرا ترتب ذی‌المقدمه در ردیف خود مقدمه، مدخلیت در واجب داشته باشد به‌طوری که واجب مقدّمی، مقید بشود و بگوید: مقدمه ذاتا واجب نیست، بلکه مقدمه مقیده به ترتب ذی‌المقدمه واجب است؟ این حرف را شما (صاحب فصول) از کجا درآوردید؟ اگر ترتب ذی‌المقدمه، عنوان غائیّت پیدا کرد، چه ملازمه‌ای است بین این‌که غایت باشد و بین این‌که دخیل در واجب باشد؟ مثلاً همانگونه که در باب نماز، نماز مقید به طهارت است؛ این‌جا هم مقدمه مقید به ترتب ذی‌المقدمه باشد و آن مقید، متعلق وجوب غیری باشد. تعلق گرفته باشد چه ملازمه‌ای بین این دو تا است؟

علاوه بر این‌که ملازمه‌ای در کار نیست، اصلاً يك چنین چیزی نمی‌شود و این بیان شما (صاحب فصول) اصلاً امکان ندارد؛ زیرا: اگر ترتب ذی‌المقدمه به عنوان غایت و به عنوان قیدیّت در وجوب مقدمه دخالت داشته باشد - به‌طوری که اگر از شما سؤال کنند که واجب غیری کدام است؟ شما می‌گویید: المقدمه بقید ترتب و تحقق ذی‌المقدمه - نتیجه این می‌شود که خود تحقق ذی‌المقدمه به عنوان قید واجب غیری، وجوب غیری پیدا کند؛ یعنی: مثلاً نصب نردبان وجوب غیری دارد، چون‌که ذات مقید است؛ و اگر ذات مقید، وجوب غیری پیدا کرد، قید آن هم که عبارت از ترتب و تحقق ذی‌المقدمه است، وجوب غیری پیدا می‌کند. آن وقت نتیجه این می‌شود که خود ذی‌المقدمه هم وجوب نفسی داشته باشد به عنوان این‌که ذی‌المقدمه است، و هم وجوب غیری داشته باشد به عنوان این‌که قید مقدمه‌ای است که آن مقدمه با آن قید، وجوب غیری پیدا کرده است. در حالی که امکان ندارد که ذی‌المقدمه هم وجوب غیری داشته باشد و هم وجوب نفسی.

نتیجه این‌که این بیان شما، مستحیل است؛ و اگر ترتب ذی‌المقدمه هم غایت باشد نمی‌تواند وجود این غایت در واجب غیری بیاید به‌طوری که شعاع وجوب غیری، وجود این قید را هم بگیرد و تحقق ذی‌المقدمه، هم وجوب غیری پیدا بکند.

پس نتیجه أخذ غایت (ترتب ذی‌المقدمه) در وجوب مقدمه این می‌شود که ذی‌المقدمه دو وجوب پیدا کند: وجوب نفسی به عنوان ذی‌المقدمه، و وجوب غیری به عنوان این‌که قید برای مقدمه‌ای است که آن مقدمه وجوب غیری دارد؛ زیرا لازمه این‌که مقیدی، وجوب غیری پیدا کرد این است که قیدش هم واجب غیری بشود.

آخوند در ادامه می‌فرماید: منشأ توهّم صاحب فصول این است که در این‌جا يك خلطی کرده است و ایشان بین حیثیّت تعلیلی و تقییدی خلط کرده است، به این بیان که:

درست است که مقدمه به خاطر ترتب ذی‌المقدمه واجب است (یعنی در جواب دوّم این فرض را قبول کردیم)، ولی عنوان ترتب ذی‌المقدمه يك عنوان تعلیلی است؛ یعنی: علّت وجوب مقدمه، ترتب ذی‌المقدمه است. اما این ترتبی که عنوانش عنوان تعلیلی است شما نمی‌توان عنوان تقییدی به آن داد، یعنی: ترتب را بیاورید در دایره واجب غیری آورد و گفت: و بگویید واجب غیری، مقید است؛ نظیر این مثال که: اگر يك آبی به خاطر تغیر یکی از اوصاف ثلاثه‌اش نجس شد؛ این تغیر، حیث آن حیث تعلیلی، است یعنی: تغیر، واسطه است برای عروض کردن نجاست بر ماء. این‌جا هم ترتب ذی‌المقدمه، حیث آن حیث تعلیلی است؛ یعنی: ترتب ذی‌المقدمه، علّت برای وجوب مقدمه است؛ ولی وجوب، عارض بر خود مقدمه است، نه این‌که وجوب، عارض بر مقدمه مقیده به ترتب ذی‌المقدمه باشد.

پس صاحب فصول بین حیث تعلیلی و تقییدی خلط کرده است و خیال کرده است که اگر چیزی جهت تعلیلی پیدا کرد، به صورت قیدیّت، دخالت در موضوع حکم و متعلق حکم پیدا می‌کند؛ در حالی که هیچ مدخلیتی در متعلق حکم ندارد و فقط

واسطه برای آوردن حکم است در دایره متعلّق مدخلیتی ندارد.

يك دليل چهارمی را خود صاحب فصول و یا دیگران به نفع او آورده‌اند و دليل این است که: آیا مولى می‌تواند مقدّمات غیر موصله را تحریم کند؟

مستدلّ می‌گوید: مانعی ندارد که مولى مقدّمات غیر موصله را تحریم کند، مثلاً در مثل مسئله دخول در ملك غیر که به عنوان دخول در ملك غیر حرام بود، ولی اینك يك مقدمه‌ای به این عنوان حرام بشود که مولى بگوید: هر مقدمه‌ای که به دنبال آن ذی‌المقدمه نیاید و ذی‌المقدمه حاصل نشود، آن مقدمه را من تحریم کردم. چنین تحریمی را از مولى مانعی ندارد و این تحریم مولى دليل بر این است که مقدّمات غیر موصله واجب نیست؛ زیرا مولى نمی‌تواند مقدّمات موصله را حرام بکند، به این جهت که تحریم مقدّمات موصله، معقول نیست و ممتنع است، ولی در مقدمات غیر موصله این تحریم مانعی ندارد. و می‌تواند بگوید: مقدمه‌ای که در دنبالش ذی‌المقدمه نیاید، من حرامش کردم.

همین مطلب، دليل بر این است که مقدمه غیر موصله با مقدمه موصله فرق می‌کند؛ و این فرق جز این نیست که مقدّمات موصله، ملاك وجوب مقدّمیت در آنها هست، ولی مقدمه غیر موصله ملاك وجوب در آن تحقق ندارد. بنابراین يك راه برای اثبات کلام صاحب فصول، همین تحریم مولى است که می‌تواند مقدّمات غیر موصله را تحریم بکند.

اما جواب از این دليل: اگر ما قبول کنیم که مولى می‌تواند تحریم بکند و حرف شما را بپذیریم، ولی آن نتیجه‌ای که شما از این دليل می‌خواهید بگیرید، بر این دليل بار نمی‌شود؛ به این بیان که:

اگر مولى بگوید: مقدّمات غیر موصله، حرام است؛ ما هم به دنبالش می‌گوییم: فقط مقدّمات موصله، واجب است؛ ولی این نتیجه‌اش با حرف شما (صاحب فصول) دوتا است.

ما می‌گوییم: مقدّمات موصله، واجب است و غیر موصله، واجب نیست به خاطر این که مولى حرامش کرده است؛ نه به خاطر این که ملاك وجوب غیری در آن تحقق ندارد. در همان مثال دخول در ملك غیر، اگر انقاز غریق دوتا راه داشت - راه حلال و راه حرام - فرض کردیم که راه حرام، وجوب غیری ندارد به خاطر ابتلاء به مانع، که مانع عبارت از تحریم مولى است و تحریم مولى نمی‌گذارد که دخول در ملك غیر، وجوب غیری مقدّمی پیدا بکند، نه این که ملاك وجوب غیری در آن نباشد. عیناً همین حرف را در مانحن‌فیه هم پیاده می‌کنیم و می‌گوییم:

اگر مولى مقدّمات غیر موصله را تحریم کرد، ما هم می‌گوییم: مقدّمات غیر موصله، حرام است؛ ولی این مقدّمات غیر موصله به خاطر حرمت، نمی‌تواند وجوب غیری پیدا بکند والا ملاك وجوب غیری در هر دو مقدمه موصله و غیر موصله وجود دارد و فرقی میان این دو نیست.

پس در فرضی که حرف شما را هم بپذیریم، آن نتیجه‌ای را که شما از این حرف می‌خواهید بگیرید، حاصل نمی‌شود. نتیجه این است که تنها مقدّمات موصله، واجب است؛ ولی ما می‌گوییم: مقدّمات موصله، واجب است، ملاك وجوب غیری در مقدّمات غیر موصله هم وجود دارد و مقتضی آن موجود است، ولی مانع - که حرمت مولى و تحریم اوست - نمی‌گذارد که اتصاف به وجوب غیری داشته باشد. هذا أولاً.

ثانیا: ما اساس مطلب را قبول نداریم و مولى حق ندارد مقدّمات غیر موصله را به جهت همین عنوان غیر موصله، تحریم بکند.

مولی يك وقت مقدمه‌ای را به عنوان دخول در ملك غير، حرام می‌کند که این مانعی ندارد؛ ولی اگر به این عنوان، بخواهد حرام بکند که «مقدمه غير موصله، حرام است» چنین حقی ندارد و این يك تالی فاسدی دارد که به خاطر این تالی فاسد مولی نمی‌تواند این کار را بکند؛ زیرا: اگر مولی گفت: مقدمات غير موصله، حرام است. خارجا می‌دانیم مقدمه‌ای می‌تواند وجوب غیری داشته باشد که جایز باشد. مقدمه اگر حرام و مبتلای به مانع (حرام بودن) شد، نمی‌تواند وجوب غیری پیدا بکند. پس شرط وجوب غیری مقدمه این است که این مقدمه، حرام نباشد و اگر حرام شد این حرمت، مانع از تحقق وجوب غیری برای مقدمه است.

حالا چنانچه مولی گفت: مقدمه غير موصله، حرام است؛ ما می‌خواهیم ابتداء برای سایر مقدمات يك جواز الاتیان درست بکنیم تا بعد به دنبالش وجوب غیری بیاید؛ یعنی: ابتدا باید يك جواز الاتیان برای مقدمات غير موصله - که همان مقدمات موصوله است - درست بشود تا بعد وجوب غیری بیاید.

خوب، حالا اگر بخواهد يك مقدمه‌ای جواز اتیان داشته باشد، از شما می‌پرسیم: چگونه يك مقدمه می‌تواند جواز اتیان داشته باشد؟ لابد شما می‌گویید: شرطش این است که مقدمه غير موصله نباشد، یعنی اول باید مقدمه‌ای، موصله باشد تا بعد جواز الاتیان پیدا بکند. سپس می‌پرسیم: چگونه مقدمه‌ای، موصله می‌شود؟ می‌گویید: باید به دنبالش ذی‌المقدمه بیاید.

بنابراین، برای اینکه مقدمه‌ای جایز الاتیان تحقق پیدا بکند و به دنبالش ذی‌المقدمه بیاید و عنوان موصلیت حاصل بشود، و وقتی جایز الاتیان شد آن وقت، وجوب غیری پیدا بکند. آیا بعد از آن که مقدمه و ذی‌المقدمه هر دو تحقق پیدا کردند، تازه شما به دنبال این هستید که وجوب غیری مقدمه را درست بکنید؟ در حالیکه این طلب حاصل و تحصیل حاصل است، زیرا نه تنها خود مقدمه آمده است، بلکه ذی‌المقدمه‌اش هم تحقق پیدا کرده است؛ و در این صورت، وجوب غیری برای چه هدفی تحقق پیدا بکند؟!

پس خلاصه اشکال دوم این شد که: مولی نمی‌تواند مقدمات غير موصله را حرام بکند، والا لازمه‌اش این است که برای وجوب غیری مقدمه، ابتدا باید عنوان غير موصلیت کنار رفته، یعنی مقدمه عنوان موصله را پیدا کند، و عنوان موصله معنایش این است که: مقدمه محقق شود و به دنبالش هم ذی‌المقدمه تحقق پیدا کند تا این مقدمه از دایره غير موصله بودن خارج بشود. حال که از دایره غير موصلیت خارج شد، تازه از دایره حرمت (زیرا فرض شد که مولی مقدمات غير موصله را حرام کرده است) بیرون آمده است، و وقتی از دایره حرمت بیرون آمد، چه معنی دارد که بگویید: حالا وجوب غیری پیدا می‌کند؟ زیرا مقدمه‌ای که آمده است و به دنبالش هم ذی‌المقدمه تحقق یافته است، وجوب غیری به چه چیزی متعلق بشود؟ این عین تحصیل حاصل است - زیرا هم مقدمه موجود شده است و هم ذی‌المقدمه به دنبالش تحقق یافته است و دیگر چه چیزی بخواهد به وجوب غیری موجود شود و لذا این تحصیل حاصل است - و تحصیل حاصل هم ممتنع است. پس مولی نمی‌تواند مقدمه غير موصله را به عنوان غير موصله حرام بکند.

برخی در توضیح فرمایش آخوند فرموده‌اند آخوند دو اشکال دارد:

1. این دلیل دلالت بر مدعی ندارد، چون ملازمه‌ای در کار نیست. این ملازمه‌ای که ادعا شده، علت تامه برای تعلق وجوب غیری به مقدمه نیست، بلکه به نحو اقتضا است و فعلیت تأثیر آن شود بر عدم وجود مانع است و تعلق حرف به مقدمه عنوان مانع را دارد. در نتیجه، وجود مانع کاشف از این نیست که وجوب غیری اختصاص به موصله دارد.

2. این استدلال فی نفسه کلام ان است که دیگر در ترك واجب، عصیان و مخالفت چون از دو جهت محذور دارد:

الف. لازمه این کلام آن است که دیگر در ترك واجب، عصیان و مخالفت تحقق پیدا نکند، چون وجوب واجب معلق است بر

قدرت عقلی و شرعی و با وجود نهی از مقدمه، قدرت شرعی بر مقدمه نیست و در نتیجه، اگر فرض کنیم که مولی از مقدمه غیر موصله نهی نموده است و جواز را مختص به موصله قرار داده است، نتیجه آن می‌شود که تحقق قدرت بر مقدمه شرعاً منوط به اتیان واجب است و با عدم اتیان واجب، مقدمه محرّمه است، چون غیر موصله است و در نتیجه غیر مقدمه است و به واجب ساقط می‌شود.

ب. اگر فرض کنیم که قدرت بر مقدمه مشروط به ترتب ذی المقدمه است، نتیجه آن می‌شود که وجوب مقدمه مختص به اتیان ذی المقدمه است و این تحصیل حاصل است.[1]

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين